

## فهرست

پیشگفتار..... ۵

مقدمه..... ۷

### • بخش یکم

لالایی ها..... ۲۵

ترانه‌های نوازش..... ۱۳۱

ترانه‌های بازی..... ۱۴۵

### • بخش دوم

اشعار گروه سنی الف و ب..... ۱۸۹

اشعار گروه سنی ج و د..... ۲۳۲

اشعار گروه سنی ه..... ۲۷۹

کودکانه‌های محلی..... ۳۲۹

آوازه‌های کودکانه..... ۳۳۷

### • بخش سوم

متل‌های منظوم..... ۳۷۵

متل‌های منثور..... ۳۹۵

چیستان‌ها و لغزها..... ۴۴۳

کتابنامه..... ۴۸۳

### پیوست‌ها

نمایه نام تصنیف‌ها..... ۴۸۹

نمایه مصرع نخست تصنیف‌ها..... ۴۹۵

نمایه نام‌ها..... ۵۰۵

رعه دانست که با هدف تعلیم و تربیت کودکان نگاشته شده‌اند، اما نخستین اشعار ک پس از مشروطیت سروده شد. بدین ترتیب شعر کودک که در طول هزاران در زمره عامیانه‌ها قرار می‌گرفت، به تدریج بخشی از شعر رسمی پارسی شد و های شعر رسمی جایگزین الگوهای اشعار عامیانه کودکانه شد.

شعر کودک واسطه‌ای میان شعر رسمی و شعر عامیانه است. به همین جهت مانند رسمی وزن و قافیه دارد. از سوی دیگر، عناصر دیگر شعر مانند احساس و ، تخیل، زبان، موسیقی، قالب و... با توجه به نیازها و ویژگی‌های سنی و یایی کودکان به کار گرفته می‌شود. شعر کودک بیشتر ویژگی‌های شعر رسمی را اما هدف، درونمایه، زاویه دید و شیوه‌های ساخت، پرداخت و عرضه آن ت است. شعر کودک برخلاف شعر رسمی مخاطب معینی دارد، به همین دلیل ه شرایط سنی و روان‌شناسی کودک توجه شود.

امنه وازگان در شعر کودک محدود است و لحن و بیان به صورت طنز و شوخی ی‌گونه است. زاویه دید شعر کودک خوش‌بینانه، شاد و پرتحرک است. مایه در شعر کودک بسیار محدود است و در اشعار مربوط به گروه سنی الف، درونمایه وجود ندارد. دامنه تصویرسازی و خیال‌پردازی نیز محدود است. مایه شعر کودک می‌تواند وصفی (شناسایی جنبه‌های گوناگون یک پدیده)، ، تعلیمی و ... باشد.

شعر کودک معمولاً در قالب‌های چارپاره و مثنوی و در برخی موارد غزل، ، سپید، دوبیتی و رباعی است. شعر امروز کودک را ایرج میرزا بنیان نهاده «زبان شعر ایرج میرزا با سهل و ممتنع‌گویی - یعنی باری که از ادب کهن ته بود - و نوگرایی - یعنی محصولی که ایرج در شعر و دیگران در نثر پس از طیت به دست آوردند - به این توفیق نائل آمد که شعر کودک را از تفنن و ه به سوی هدفمند بودن برای کودک بکشاند و در واقع اولین جوانه‌های شعر شی به معنای جدید را باید در آثار ایرج دید.»<sup>۱</sup>

### لولی لول

(لای لای ای خوش خفته‌ی من  
جوشش ریگزار و پیرزنان  
عقل را از جوانان دور می‌کند  
مرکب‌های مست و زنان خشن  
فرینده به نظر می‌رسد  
زنان چونان مرکب‌های ناآرام  
خون‌ها در قلب یخ می‌زند  
لای لای ای جواهر من)

لولی لول مَـنِی گِرَنُوب  
رِیْنِک جُزْگه پیرین زال  
ز نای سَرته ساره‌ی بازت  
مَسْتین مَـذِن و تَرِنْدِنِزَال  
کَـای دینت بازِیَان  
سَـارتین مَـذِن وُ چِینِزَال  
خَـونان را دِلا مَـادینان  
لولی لول مَـنِی لَـعْل وَا

**Shiraz-Beethoven.ir**

# Shiraz-Beethoven.ir

## اشک یتیم

گذشت پادشهی از گذرگهی  
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست  
د زان میانه یکی کودک یتیم  
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست؟  
جواب داد: «چه دانیم ما که چیست؟  
پیداست آن قدر که متاعی گران بهاست»  
رفت پیرزنی گوژپشت و گفت:  
«این اشک دیده‌ی من و خون دل شماست  
سه رختِ شبانی فریفته است  
این گرگ سالهاست که باگله آشناست  
که ده خرد و ملک، رهن است  
آن پادشاکه مال رعیت خورد، گداست  
هی سرشک یتیمان نظاره کن  
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست»  
کجروان، سخن از راستی چه سود؟  
کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست؟

### مهمان

این در رو باز کن باد میاد	اون در رو باز کن باد میاد
اون در رو باز کن سلیمون	قالی رو بکش تو ایوون
گوشه‌ی قالی کبوده	اسم بابام محموده
محمود بالا بالا	شام می خوره، بسم الله

### مادر

مادرم نرگس خاتون	گیس داره قد کمون
از کمون بلند تر ک	از شبق مشکى تر ک
از گلابتون سر ک	گیس او شونه می خواد
هاجستم و واجستم	تو حوض نقره جستم
نقره نمکدونم شد	طلا قلمدونم شد

### خال

هر که داره خالِ پا	آن نشانش کربلا
هر که داره خالِ گرده	آن نشانش عمه گرگه
هر که داره خالِ دست	آن نشانش مشهد است
هر که داره خالِ رو	آن نشانش آبرو
هر که داره خالِ سینه	آن نشانش وصله پینه
هر که داره خالِ گردن	آن نشانِ سربریدن



# Shiraz-Beethoven.ir

## کلاغ و بازرگان

بود و یکی نبود، غیر از خدا هیچ‌کس نبود. یک کلاغی بود که به همراه نانش در یک شهر کوچک زندگی می‌کرد. آنها هر روز صبح با طلوع آفتاب از بیدار می‌شدند و پی دانه به کوچه پس‌کوچه‌ها پر می‌زدند. دانه‌ای را پیدا کردند، با هم می‌خوردند و با هم بازی می‌کردند. با غروب خورشید هم خوابیدند.

یک روز پاییزی که هوا هم خیلی سرد بود، مثل همیشه کلاغ با دوستانش پی دانه بودند. توی یکی از کوچه‌ها که کلاغ داشت دانه می‌خورد، ناگهان یک عابری از محل رد می‌شد. کلاغ ترسید و پر زد و بالای دیوار یکی از خانه‌ها نشست. ناگهان کلاغ به یک بلبلی که داخل قفس بود و لباس‌های قشنگی به تن داشت افتاد. بازرگان هم بالای سر بلبل، به او دانه می‌داد ولی بلبل نمی‌خورد. کلاغ هم مات شده بود. دوست کلاغ که دید او چگونه با حسرت نگاه می‌کند، پر زد و پیشش رفت و گفت: چه خبر شده؟ چرا مات برده؟ گفت: نگاه کن ما از صبح تا شب تو سرما می‌خوردیم، آن وقت این بلبل تو جای گرم و نرم، با دانه‌های مزه، آنها را نمی‌خورد. دوست کلاغ گفت: خوب آن یک بلبل است و صدای تو را دارد، آدم‌ها را سرگرم می‌کند و تو یک کلاغی.

کلاغ از گفته‌های دوستش عصبانی شد و با ناراحتی پر زد و رفت. از آن موقع به کلاغ دیگر با دوستانش بازی نمی‌کرد، صبح زود روی دیوار بازرگان می‌رفت و بلبل را با حسرت تماشا می‌کرد.

یک روز دید، بازرگان بلبل را بیرون انداخت و گفت: «برو، تو لیاقت محبت‌های نداری». بلبل هم یک گوشه‌ای نیمه‌جان افتاده بود و درحالی که دانه‌های برف صورتش می‌افتاد، کم‌کم به هوش آمد و پر زد و خودش را به زور به بالای

یا قوت به کوزه‌ی زرنگار است  
بر اسب زمردین سوار است

(انار)

در بسته، دالانِ بسته

صد عروسِ رو بسته

(انار)

چهل قوطی، چهل من قوطی  
چهل تا عروس، توی یک قوطی

(انار)

صد تا خانوم توی یه خونه

بگذار تو دهن دونه به دونه

(انار)

نه انگورم، نه انار

هم در انگورم هم در انار

زنجیر نیستم اما در زنجیرم

نخجیر نیستم اما در نخجیرم

(انجیر)

آن چیست گرد و کوچک، آویز و معلق

گاهی حلال و طیب، گاهی حرام مطلق

(انگور)